

از سلب حق تا توهم حقانیت: تاملی پیرامون چند استدلال انتخاباتی

محمد غزنویان

فضای سیاسی شاهد واپسین مجادلات و گمانه‌زنی پیرامون انتخابات بر اساس دو گانهٔ تحریم/مشارکت است. آنچه دست کم در ساحت رسانه‌ها به نظر می‌آید حاکی از برتری کمی و نه الزاماً گفتمانی موافقان شرکت در انتخابات است. آنچه در روزهای اخیر در جبهه موافقان حضور در انتخابات برجسته شده است، تن دادن آنها به یک تلاش نظری طاقت‌فرسا، سبک و سنگین کردن صدها استدلال، برهان، منطق و در نهایت استنتاج الزام شرکت در انتخابات بوده است. آنها به فراخور همین ادعا مخالفان شرکت در انتخابات را فاقد استدلال یا دست کم فاقد استدلال‌های «جدی» توصیف می‌کنند.

این در حالی است که مخالفان انتخابات، عموماً تصمیم خود را نه در این دو هفتهٔ مانده به انتخابات، بلکه سال‌ها و دست کم ماه‌ها ست اتخاذ کرده‌اند [تاکید می‌کنم منظور تحریم‌هایی سنتی نیستند که به هر حال رای نمی‌دهند و هیچ نیازی هم به توضیح نمی‌بینند جز آنکه بگویند: «من در سیرک رژیم شرکت نمی‌کنم»] [۱]. تنها در همین دو ماههٔ مانده به انتخابات یادداشت‌ها و مقالات پر تعدادی از سوی حاملان گفتار سیاست رادیکال در رسانه‌های مستقل منتشر گردید، در حالی که حتی به تعداد انگشتان یک دست، مقاله یا یادداشت جدی برای پاسخگویی یا حتی تئوریزه کردن استدلال موافقان رویت نگردید.

با این وجود، در این یادداشت بنا دارم تا به اختصار برخی از عمومی‌ترین استدلال‌های آنها (همراه با پرسش‌ها و نکات جانبی‌شان) را مورد بازبینی انتقادی قرار دهم. بازخوانی خواهیم کرد.

یکی از برجسته‌ترین تحلیل‌ها برای شرکت در انتخابات که بر "رای" به مثابهٔ "حق" مبتنی است، این است که: «رای دادن تحت هر شرایطی یک حق مدنی است که با چشم پوشی کردن از آن میدان سیاست به نفع اقتدارگرایان خالی خواهد شد».

پایهٔ این استدلال نوعی ارجاع به منطق تحول اندیشه سیاسی از سنت به تجدد است. چنانکه "حق رای" از رهگذر ده‌ها سال مبارزات پیگیر ایرانیان کسب شده است و با خارج کردن حق سروری ظل‌الله بر جان و مال مردمان، آنان را نسبت به سرنوشت و هستی خود محق‌تر از پیش کرده است.

با این حال این تشکیک، از پیش در پایهٔ استدلال مذکور وارد است که در سراسر تاریخ معاصر ایران این "حق" به نهاد تبدیل نشده و دولت استبدادی مدرن با تهی کردن آن از روح اندیشه مدرن، روح پیشامدرن خود را در آن دمیده است. انتخابات فرمایشی و نمایشی در حکومت پهلوی و استمرار آن در دوران جمهوری اسلامی، برآمده از همین برداشت از حق است. اهل اجتهاد همچنان قائل بر "حق الهی" ولایت بر مردم هستند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت رجوع به آراء عمومی را گواه بر مقبولیت و نه مشوریت می‌دانند. با این حال و به فراخور جمهوریت نظام، انتخابات به رسمیت شناخته شده، اگر چه در پرتو فقه سیاسی شیعه به اجرا درآید.

رجال جمهوری اسلامی ذیل همین نحوهٔ برداشت، برگزاری انتخابات قانون اساسی را تنها به فاصله چند ماه پس از پیروزی انقلاب از درخشان‌ترین دستاوردهای انقلابیون قلمداد می‌کنند که از قضا باید بر این خصلت منحصر به فرد با آنها همداستان شد! چنانکه برپایی رفراندوم در این برهه از تاریخ انقلاب و در لحظه غلیان شور جمعی، همان غنمیت دموکراتیک است که جمهوری اسلامی با مدد آن توانست سر انقلاب را پیش پای مسافران تازه از نجف و پاریس و واشنگتن بازگشته قربانی کند و برخی از ارتجاعی‌ترین و مهیب‌ترین احکام فقه شیعی را جامعهٔ قانون پیوشاند. جامعه‌ای که در تارک قانون اساسی بر تن مفهوم ولایت مطلقه فقیه یا اصل مترقی ولایت فقیه پوشانیده شد.

با گذشت بیش از سه دهه از این "روح دزدی" و به بن‌بست رسیدن تمام تلاش‌های نیم‌بند برای اصلاح قانون اساسی و شکست از احکام حکومتی و ثانویه و نهایتاً احکام سرکوب، می‌توان از اساس در "حق" تردید روا داشت.

اگر برخی با مجموعه تفاسیر و استدلال‌های خود به هر شکلی از بازتعریف حق در این دستگاه ایدئولوژیک امیدوارند، و اگر مدعی‌اند که برخلاف جمهوری اسلامی حق را نه در سایه تکلیف الهی بلکه در ساحت حقوق مدرن مذاقه می‌کنند، ناگزیر هستند به عدم حضور دیگران در انتخابات به عنوان "حق" نظر کنند.

آگاهی قابل تقلیل به کسانی نیست که خود را محق در استعمال سوژه حق می‌دانند بلکه همزمان کارویژه کسانی است که بر اساس تحلیل تاریخی و تجارب عینی فردی و جمعی، استفاده از حق رای را به فراخور شرایط واقعا موجود، همدستی در دمیدن به کالبد "ناحق" میدانند.

می‌توان آگاهانه از یک "حق کاذب" چشم‌پوشی کرد و همین چشم‌پوشی را کنشی نظام‌مند در راستای مبارزه با "ناحق" دانست. این ابدأ به معنای آن نیست که با صرف‌نظر کردن از این امکان در ماهیت "حق رای" تشکیک شود، بلکه بدان معناست که در شرایط زوال محتوای حق، باید مبارزه تازه‌ای را برای بازگرداندن روح حق به صندوق رای سامان داد.

بر این اساس، و به فراخور اکتیو شدن اجتماعی حامیان انتخابات، آن‌هم در یک‌ماهه مانده به انتخابات [۲]، تخصیص زمان و انرژی برای جلب اعتماد کسانی که به تحریم فعال انتخابات اعتقاد دارند، فرافکنی و به نشانه "وجدان معذب" آنهاست.

کسانی که در رابطه با مساله انتخابات با وجود اذعان به مهندسی انتخابات، کودتای انتخاباتی، تقلب گسترده و ... امیدوارند و آن را حائز امکان بر هم زدن نظم موجود می‌دانند، می‌بایست از مدت‌ها پیش ادبیات، برنامه‌ها و مطالبات خود را تدوین می‌کردند و پیش روی همراهان و نیز منتقدان قرار می‌دادند. ولی در این فاصله اندک آنها زمان قابل توجهی را به اقناع کسانی که "تحریمی" می‌نامند تخصیص دادند؛ که نتیجه‌بخش نبودن این رویکرد باعث شده تا اولاً؛ در پی نوعی تایید فردی برای مهار وجدان معذب و مقبولیت دادن به تصمیم خود باشند و دوماً؛ خشونت زبانی مثال‌زدنی‌ای را در مواجهه با مخالفان انتخابات اتخاذ کنند.

پس از فروپاشی بلوک سوسیالیستی و فروکش کردن خشونت عریان و عیان و قلع و قمع کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها، پروژه خشونت در قبال چپ‌گرایان به ساحت خشونت زبانی عزیمت کرد [نمونه‌های آن‌را در ادبیات روشنفکران سرشناسی مانند عبدالکریم سروش و جواد طباطبایی پیگیری کنید]. در واقع "متوهم" خطاب کردن دگرگونی‌طلبان، آن‌هم توسط سرشناس‌ترین چهره‌های سیاسی نسل سوم در ایران، که از قضا به رادیکالیسم و سیاست درب‌های باز و ارجحیت خیابان شهره هستند، از بارزترین مصادیق به سرانجام رسیدن این پروژه با اسم رمز "توهم" است. این چهره‌ها که در شرایط سکون سیاسی به اهمیت بازتولید امر سیاسی رادیکال و ترجیح خیابان بر آکادمی تاکید می‌کنند، اما به وضوح نشان داده‌اند که در بزنگاه‌های سیاسی، زیر چتر پایان تاریخ فوکویاما سنگر می‌گیرند و آرمان‌های هم‌قطاران و دیگر رفقای خود را نشانی از عدم درایت، چپ‌روی خام‌دستانه، و ایدئال/هپروت تلقی می‌کنند.

در این بزنگاه‌ها آنها در خوش‌بینانه‌ترین شرایط ممکن در کنار طیف چپ لیبرال قرار می‌گیرند و بنیادین‌ترین پایه‌های آلترناتیو سوسیالیستی یعنی سازماندهی و تشکیلات را به باد استهزاء می‌گیرند. آنها برای سرپوش گذاردن بر فقدان نظریه سیاسی و برنامه بلند مدت، سازماندهی را موقوف به فردای انتخابات و پس از گشایش فضا با استفاده از ساز و کارهای معیوب و ناقص قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌کنند [این در حالی خود با وجود اذعان به تمام معایب، شکست‌ها و ناکامی‌ها از جنبش سبز یک نوستالوژی شیرین بر ساخته‌اند [۳]].

اما آنها در رادیکال‌ترین شرایط سیاسی که خیابان برای هفته‌ها در تصرف نیروهای مردمی بود، فقدان سازمان را به وضوح دیده و تجربه کرده‌اند و حتی از کنار بیانیه میر حسین موسوی [۴] مبنی بر فراخوان به ایجاد شبکه‌های اجتماعی سراسری با بی‌تفاوتی عبور کرده‌اند. با وجود تمام تفاوت‌های ساختاری و فرهنگی و تاریخی، اما مردم در مصر و تونس با متشکل داشتن جمعیتی به مراتب غیر قابل مقایسه با جمعیت تهران، دو مورد از کلاسیک‌ترین دیکتاتوری‌های خاورمیانه را از هستی ساقط کردند [۵]. این در حالی است که ما پس از چهار سال به نقطه‌ای به مراتب دست پایین‌تر از موضع سال هشتاد و هشت تقلیل یافته ایم [۶].

این موضع دست پایین و عاری از واقعیت مردم، تا جایی خودنمایی می‌کند که از سید محمد خاتمی یک "آقای" جریان اصلاح‌طلب بر ساخته شده که بدون نیاز به اخذ نظرات مردم به کسانی چراغ سبز کاندیداتوری می‌دهد و کسانی را از ادامه رقابت باز می‌دارد. چنان‌که هیچ نیاز و فوریتی در ارائه توضیح به کسانی که احتمالاً متمایل به نامزدی محمد رضا عارف بوده‌اند داده نمی‌شود [مگر آنکه فرض را بر آن بگذاریم میلیون‌ها رای دهنده جناح اصلاح‌طلب به تمامی صاحب استدلال هستند و خود دلیل تاکتیکی یا استراتژیکی این جا به جایی را تشخیص می‌دهند].

واضع این مواضع دست پایین به پراکندن برخی یادداشت‌های شطحیات‌گونه در فضای مجازی بسنده کرده‌اند و برای تهییج مردم، از مخاطرات امثال جلیلی به عنوان نسخه بدل‌های فاشیسم سخن می‌گویند. آنها هیچ الزامی نمی‌بینند که در ایضاح این ساختار سیاسی که به طور مستمر چهره‌هایی مانند احمدی‌نژاد، مشای، قالیباف و جلیلی را تا آستانه تصدی بر ریاست جمهوری بالا می‌کشد و به پیش روی انتخاب مردم قرار می‌دهد، تلاش کنند و شفاف کنند چگونه این با شرکت در انتخابات و فرضیات خود این دور را باطل خواهند کرد. آنها چنان از مخاطرات جنگ در صورت پیروزی اصولگرایان سخن می‌گویند که گویی کسی به جز رهبر جمهوری اسلامی بی‌اعتنا به تمام دستگاه و ساز و کار دیپلماتیک برای عالم و آدم شاخ و شانه می‌کشد. آنها توضیح نمی‌دهند که چطور چنین صف‌بندی از چهره‌های اصولگرا در انتخابات یازدهم را پیش‌بینی نمی‌کرده‌اند، در حالی که حتی پیش از انتخابات دور دهم عزم حاکمیت بر بازگرداندن کنترل قوه مجریه به دست اصولگرایان قرار گرفته بوده و برای تحقق چنین اراده‌ای از هیچ خشونت و تقلبی در همان انتخابات فروگذار نکردند.

آنها نه تنها در قبال این پرسش‌ها سکوت یا پرخاش خواهند کرد، بلکه شگفت‌انگیز است که در بالا گرفتن زمزمه‌های شکست روحانی در دور اول انتخابات، از هم اکنون همان استدلال‌ها را حول قالیباف و جلیلی ساماندهی می‌کنند و با نوعی وزن‌کشی سخیف و کودکانه سعی دارند تا نشانه‌های مردم‌مداری و دیسپلین در یکی از این‌ها تشخیص داده شود.

با مشاهده این دست از تحلیل‌ها باید کمترین تردید را کنار نهاد. حتی خوش‌بین‌ترین اصلاح‌طلبان، فاتحه جمهوری نظام را خوانده‌اند و گویی به زودی باید شاهد موجی از تحلیل‌ها برای حراست از "حق جمهوری" باشیم. دور باطلی که بعید نیست ظرف چهار سال آینده و با قوت گرفتن حذف پست ریاست جمهوری در "حزب رستاخیز/الله" بازتولید شود. آنگاه باید در انتظار تحلیل‌های درخشانی بود که تشخیص سمت چپ مغز آیت‌الله را نسبت به استدلال‌های سمت راست مغز او مرجح دانسته و حائز امکان‌رهایی بالاتری تشخیص خواهند داد.

خرداد ۱۳۹۲

پانوشت‌ها:

[۱] آنچه را از تحریم فعال اراده می‌کنم پیش‌تر در مقاله زیر شرح داده‌ام:

<http://praxies.org/?p=1994>

[۲] در رابطه با این اکتیو شدن‌های فصلی و دیرهنگام در آستانه هر انتخابات رجوع کنید به دو مقاله تحت عنوان "سیاست‌ورزی در موسم انتخابات" از امین حصوری :

<http://praxies.org/?p=2016>

<http://praxies.org/?p=2042>

[۳] مینا خانلرزاده در توضیح این نوستالوژی می‌نویسد:

عده‌ای حتی در کامنت‌های فیسبوکی مطرح کرده بودند که دستبند سبز بستن و رای دادن به موسوی روحیه‌ی از دست رفته را به ما بازمی‌گرداند. این نوستالژی نمایان برای روزهای همبستگی گسترده در جامعه از جنس تمایل به بازگشت به یک دوره‌ی زمانی خاصی است که از دست رفته، ولی هنوز از دست رفتن آن عزاداری نشده و شرایط و اقتضائات کنونی آن نیز باور نشده است. در واقع بازتولید جعلی گذشته در زمان کنونی، در قالب احساس نوستالژیک برای گذشته، بیش از اینکه محرک مبارزه‌ای سیاسی باشد، فرار از زمان حاضر و ضرورت درافتادن با دشواری‌های آن است. این نوستالژی در پی ایجاد همبستگی واقعی بنا بر شرایط کنونی نیست، بلکه تنها در پی چشیدن لحظه‌ای از طعم گذشته در طی بازتولید جعلی آن است. حرکت جمعی آن روزهاست که رنگ سبز و رای دادن به موسوی را برای ما امری نوستالژیک می‌کند و کاهش دادن اینها به حرکتی شخصی و سمبولیک موجب احیای آن دستاوردها و به اصطلاح «بازگشت به خیابان» نمی‌شود. اما در این میان نکته‌ی نگران کننده عدم پذیرش تغییر زمان و مقتضیات آن است؛ چرا که نوستالژی رنگ سبز و رای دادن به موسوی انکار شکست یک دوره است و بازتولید احساساتی آن در عملی صرفاً شخصی و سمبولیک است.

برای خواندن شرح کاملتری از این نوستالوژی و قیاس آن با عزاداری عاشورا رجوع کنید به: "رای به موسوی در انتخابات ۹۲": مبارزه‌ی سیاسی یا مرهمی برای نوستالژی؟"

<http://praxies.org/?p=2158>

[۴] موسوی در بیانیه شماره یازدهم خود به اهمیت ایجاد شبکه‌های اجتماعی از کوچکترین واحدها اشاره کرده بود. این بیانیه اگر چه عمیقاً سیاسی است و تشریح شبکه در آن در حد یک موعظه باقی مانده است، اما در آن شرایط بسیار کلیدی بود و اساساً برای شرایط سرکوب جنبش پیش‌بینی شده است. او در قسمتی از این بیانیه می‌نویسد:

«تجربه چندین دهه از تاریخ ایران که ما از نزدیک شاهد آن بوده‌ایم نشان می‌دهد حرکات جمعی مردم ما تنها در دوران باروری، حیات و سرزندگی این هسته‌ها به نتیجه می‌رسند. آن چیزی که از آن به عنوان جامعه‌ای زنده و فعال نام می‌بریم، جامعه‌ای که به صورت موثر، آگاهانه و خلاق نسبت به حوادث واکنش نشان می‌دهد و امکان استبداد و تخطی ساختارهای قدرت از خواست خود را از میان می‌برد ترکیبی تشکیل یافته از چنین شبکه قدرتمندی است.

وظیفه‌ای که امروز بر عهده همه ما قرار دارد و به صورتی فطری از جمع‌های کوچک و بزرگ و حتی احزاب و تشکل‌های سیاسی ما سر می‌زند آن است که به صورت هسته‌های معین برای چنین شبکه‌ای عمل کنیم.

از مهمترین نقاط قوت این شبکه، شکل طبیعی اجزای آن است. این واحدها عبارت از گروه‌هایی کوچک اما بسیار متکثر از همفکرانی است که در قالب روابط سابقه‌دار دوستی یا خویشاوندی یا همکاری نسبت به هم آشنایی و اعتماد پیدا کرده‌اند، به صورتی که انحلال آنها امکانپذیر نیست، زیرا به معنای انحلال جامعه است. این واحدها همواره وجود دارند، اما به صرف وجود، شبکه اجتماعی موثری را شکل نمی‌دهند. با این همه اولین قدم در راه حل پیشنهادی اینجانب آن است که ما ایرانیان، در هر کجای جهان که هستیم، باید این هسته‌های اجتماعی را در میان خود تقویت کنیم. باید خانه‌هایمان را رو در روی یکدیگر بسازیم؛ به تعبیر قرآن خانه‌های خود را قبله قرار دهیم، یعنی به این هسته‌های اجتماعی که واحدهای بنیادین جامعه ما هستند پردازیم، اهمیت آنها را بشناسیم و بیش از پیش به آنها رو کنیم تا قدرت‌های نهفته‌ای که دارند برای ما ظاهر شود. خانه‌های خود را قبله قرار دهیم؛ یعنی اگر تا پیش از این هر دو ماه یک بار همدیگر را ملاقات می‌کردیم اینک هفته‌ای دوبار گرد هم جمع شویم. قدرت شبکه‌های اجتماعی ما در این امر است.

گرد هم جمع شویم تا چه کنیم؟ این نخستین سوالی است که معمولاً در چنین شرایطی از یکدیگر می‌پرسیم. ما معمولاً تصور می‌کنیم آنچه در این گردهم‌آیی‌ها اهمیت دارد کاری است که در قالب آنها با کمک یکدیگر به انجام می‌رسانیم. البته این تصور درستی نیست، اما تصویری طبیعی است. از این روست که واحدهای اجتماعی اگر محوری برای فعالیت‌های ثمربخش قرار نگیرند به‌مانند درختانی که میوه‌هایشان چیده نشود بازدهی خود را از دست می‌دهند، لذا باید آنها را موضوع تلاش‌های اثرگذار اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، فرهنگی، هنری، ورزشی، عام‌المنفعه و دیگر فعالیت‌های مدنی مشابه قرار داد تا در درازمدت و پس از عبور امواج حادثه و عاطفه همچنان به ایفای نقش تاریخ‌سازی که از آنها انتظار داریم بپردازند».

بیانیه شماره ۱۱ میرحسین موسوی :

<http://www.kalame.com/1388/06/17/klm-312>

[۵] این وضعیت رخداد مردمی در ایران و مصر و ... را هژیر پلاسچی با زبانی شوارانگیز چنین بیان می‌کند:

«وقتی در این گفتار ایران با ترکیه، مصر، تونس، سوریه و هر کجای دیگری که شکلی از مقاومت جمعی شکل گرفته است، تفاوت دارد و ایران تنها کشوری است روی کره‌ی خاکی که یگانه امکان شکل گرفتن «مردم» در آن هر چهار سال یک بار و به میانجی شرکت در ماشین انتخابات گشوده می‌شود؛ وقتی قدرت دستگاه سرکوب، مطلق و امکان هر مقاومت جمعی و سوژه‌مندی، مسدود نمایانده و حتا در بازخوانی تجربه‌ی جنبش ۸۸ تنها دلیل شکست جنبش، سرکوب حکومتی دانسته می‌شود و حتا اشاره‌ی هم به عدم سازمان‌یابی مردمی، به متشکل نشدن مردم و به عدم وجود هم‌بندی‌های مردمی نمی‌شود، پیشاپیش ابزار سراپا ایدئولوژیکی فراهم شده است که وحشی‌ترین اشکال استبداد هم در صورت پیروزی برای دسترسی بی‌دردسر به اهدافش به آن نیاز خواهد داشت.

درست اینجاست که پافشاری بر تداوم پیکار رهایی‌بخش و امکان مبارزه و مقاومت جمعی تنها ضرورت موجود است. این چند روز هم خواهد گذشت و همه‌ی ما از روز انتخابات گذر خواهیم کرد، با انگشت‌های جوهری یا بدون انگشت‌های جوهری. فردای آن روز اما همه با هم خیلی کار داریم. جبهه‌های جدیدی گشوده شده و صف‌های نوینی شکل گرفته است».

آلن بدیو روی پاهایش؛ هژیر پلاسچی

<http://praxies.org/?p=2188>

[۶] آنچه را به سر این سیاست‌ورزی می‌آید پریسا نصر آبادی در "سیاست مقدرات علیه سیاست امید" به تفصیل شرح داده است.

<http://praxies.org/?p=2059>